



## تاریخ‌گزاری حدیث «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ...»

(صفحة ۷۵-۱۰۴)

دکتر سیفعلی زاهدی فر<sup>۱</sup>

دریافت: ۱۳۹۴ / ۵ / ۲۹

پذیرش: ۱۳۹۴ / ۸ / ۱۷

### چکیده

در طول تاریخ روایات فراوانی به پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) منتسب گردیده که بررسی صحت انتساب آنها نیازمند کاوش و دقت نظر است. از جمله این روایات، گفتاری مشهور است که فیلسوفان و متکلمان، صوفیان، مفسران و فقیهان مسلمان بارها بدان استناد جسته‌اند: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ...». در مطالعه پیش رو بنا داریم انتساب این روایت را به پیامبر اکرم (ص) بازکاوییم؛ روایتی که در کمتر منبعی از منابع روایی متقدم شیعیان و عامه ذکر شده است، محدثان نیز هرگز انتساب آن را به پیامبر اکرم (ص) جدی نگرفته‌اند و آن را در زمره آن دسته از روایات جای داده‌اند که در باره‌اش گفته‌اند ریشه و اساسی ندارد، و بالینهمه، همواره مورد توجه متکلمان و فیلسوفان و عارفان مسلمان بوده است. می‌خواهیم بدانیم چه اندازه می‌توان انتساب آن به پیامبر اکرم (ص) یا بزرگانی همچون امام باقر و امام صادق (ع) را پذیرفت و اساساً، چنین گفته‌ای از چه زمان و احتمالاً متأثر از چه عواملی در شمار روایات نبوی جای گرفته است. این مطالعه البته باید صرفاً فتح بابی در این مسیر تلقی شود.

**کلیدواژه‌ها:** تحریف، تصحیف، تاریخ‌انگاره عقل، عقول عشره، افلوطین، امام صادق (ع)، داوود بن مجبر، ابن حائظ.

۱. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

## درآمد

از نگاه مسلمانان، روایات اسلامی پس از قرآن کریم دومین و اساسی‌ترین منبع فهم اسلام به شمار می‌روند. روایات اسلامی در پیدایی علوم مختلف اسلامی از جمله تفسیر، فقه، اصول و جز آنها نقشی مهم داشته‌اند. بدین سان، تألیفات عالمان مسلمان در زمینه‌های مختلفی همچون فقه، اصول، فلسفه و عرفان دربردارنده انبوهی از شواهد روایی است. از جمله این روایات، روایت «اول ما خلق الله العقل» است که در متون روایی مختلف در انتساب به پیامبر اکرم (ص) و دیگر بزرگان دین دیده می‌شود.

بر پایه این روایت، پیامبر اکرم (ص) به علی (ع) فرموده‌اند که نخستین مخلوق خدا عقل بود. خدا وی را آفرید و سپس فرمانش داد که رو به این جانب کند و عقل، اطاعت کرد. بار دیگر فرمان داد که از آن سو بازگردد و عقل، اطاعت کرد. وقتی چنین شد خدا فرمود به عزت و جلالم قسم که هیچ مخلوقی از تو محبوب‌تر نیافریده‌ام. من با تو امر و نهی خواهم کرد و بر پایه رضایت تو پاداش و عقاب خواهم داد (ابن بابویه، فقیه...، ۳۶۹/۴).

## طرح مسئله

چنین به نظر می‌رسد که بسیاری از عالمان مسلمان خاصه در سده‌های متأخر، صدور عبارت «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ» را از پیامبر اکرم (ص) امری مسلم انگاشته‌اند. برای نمونه، استشهادات فراوانی به این روایت را می‌توان در مشهورترین اثر عرفان اسلامی، یعنی *الفتوحات المکیه* ابن عربی (برای نمونه، رک: ۱/۱۱۶، ۳/۸۶، ۱۶۱، ۴/۵۵) بازدید. دیگر بزرگان صوفیه نیز مثل نجم الدین رازی (ص ۴۶، ۵۲)، خوارزمی (شرح *فصوص الحکم*، ۱۴۱، ۹۸۹، *ینبوع الاسرار*، ۸۸)، و عبدالصمد همدانی (۲/۴۹۲) هم بدان استشهاد نموده‌اند.

کتب فلسفی نیز آکنده از استشهاد به این روایت است. خاصه این روایت نزد گرایندگان به فلسفه اشراق جایگاهی مهم پیدا کرده، و به مبنایی هستی‌شناسانه برای تبیین نحوه شکل‌گیری عالم متکثر از خالق واحد بدل شده است (برای نمونه، رک: ملاصدرا، *الحکمة المتعالیه*، ۷ / ۳۴۰؛ فیض کاشانی، *کلمات مکنونه*، ۸۲؛ نیز برای استشهاد برخی فیلسوفان معاصر بدان، رک: حسن زاده آملی، *سرح العیون*، ۵۹۱، ۷۱۳؛ همو، *دروس...*، ۲۲۶؛ جوادی آملی، ۷۸). افزون بر فیلسوفان، متکلمان هم کمابیش از این روایت بهره جسته، و آن را مقبول تلقی کرده‌اند (برای نمونه، رک: نسفی، ۵۸، ۷۰، ۷۴؛ علامه حلی، ۱۳۳).

پایه‌پای توجه به این روایت در علوم مختلف، در ادبیات تفسیری نیز می‌توان کاربرد گسترده آن را دید. از دیرباز مفسرانی با رویکردهای مختلف همچون فخر رازی (۱۵/۳۷) یا نظام الدین نیشابوری (۱/۶۲) آن را در تفاسیر خویش ذکر، و بدان استناد نموده‌اند؛ شیوه‌ای که تا دوران معاصر ادامه یافته است (برای نمونه‌های از توجه مفسران معاصر به این روایت، رک: مکارم شیرازی و دیگران، ۲۴/۳۷۵).

بر این پایه، هم از موضع تاریخ حدیث و بنا به ضرورت بازشناسی روند شکل‌گیری روایات دینی، و هم از موضع جامعه‌شناسی معرفت، ضروری به نظر می‌رسد که قدری برای فهم مدلول و خاستگاه این گفته بیش‌تر تأمل شود؛ بلکه بتوان دریافت که معنا و مفاد این روایت چیست و مراد از «عقل» - که بر پایه این روایت نخستین مخلوق خداوند است - چه می‌تواند باشد؛ خاستگاه اندیشه بازتابیده در این روایت کجا است، و پیشینه توجه بدان به کدامین مکاتب و اندیشه‌ها بازمی‌گردد؛ عالمان مسلمان در دوره‌های مختلف از این روایت چه می‌فهمیده‌اند؛ پایه‌پای تحول درکها از این روایت، کاربرد آن در گفتمانهای مختلف فرهنگ اسلامی دچار چه تغییراتی شده است؛ و سرآخر، چه اندازه می‌توان انتساب این روایت به پیامبر اکرم (ص) یا هر یک از ائمه

(ع) و دیگر بزرگان دین را جدی تلقی کرد.

پاسخ گفتن به همه این پرسشها ضمن یک مطالعه مقدر به نظر نمی‌رسد. مطالعه پیش رو، گامی آغازین در مسیر پاسخ‌گویی به همین پرسشهاست. می‌خواهیم در آن دریابیم که اولاً، کهن‌ترین نقلهای این روایت کدام است؛ ثانیاً، در گفتمانهای مختلف جهان اسلام، چه کاربردی پیدا کرده است؛ ثالثاً، در مقام نقد این روایت و تحلیل اصالت و انتساب آن به بزرگان دین چه می‌توان گفت.

### ۱. نقلهای مختلف این مضمون

گاه روایتی در متون روایی کهن پیدا نمی‌شود؛ اما می‌توان با قدری جستجو متوجه شد که مضمون آن در منابع متقدم با الفاظی دیگر نیز نقل شده است. برای مطالعه تحولات متن روایت «اول ما خلق الله العقل...» نیز، باید مروری داشت بر کهن‌ترین منابعی که این مضمون را در خود جای داده‌اند؛ گرچه با تغییراتی در الفاظ و تعبیر.

#### الف) کتاب فتوح الشام

در کتاب *فتوح الشام* منسوب به واقدی (د ۲۰۷ق)، ضمن یادکرد وقایع جنگ یرموک در حدود سال ۱۵ق/ ۶۳۶م، مضمونی مشابه این روایت به نقل از پیامبر اکرم (ص) آورده شده است. بر پایه این اثر، حاکم مسیحی ارمنستان در آن عصر - فردی به نام ماهان - هنگام رویارویی با خالد بن ولید - فرمانده سپاه مسلمانان - از فضیلت حکمت گفته، و بهره‌مندی خالد بن ولید از آن را ستوده است. خالد نیز در جواب، از این گفته است که پیامبر ما (ص) می‌فرماید چون خداوند عقل را پدید کرد، به وی فرمان داد و او فرمان پذیرفت و خدا هم قسم یاد کرد که بر اساس پایبندی بدان ثواب و عقاب خواهد داد: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى الْعَقْلَ وَصَوَّرَهُ وَقَدَّرَهُ قَالَ أَقْبِلْ فَأَقْبِلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَادْبَرَ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحَبَّ إِلَيَّ

مِنْكَ بِكَ تَنَالُ طَاعَتِي وَتَدْخُلُ جَنَّتِي» (فتوح الشام، ۱/ ۱۸۷-۱۸۸).

هر گاه بپذیریم که فتوح الشام واقعا اثر واقدی است، باید این نقل روایت را کهن‌ترین تحریر آن بشناسیم. مسئله اینجا است که در انتساب فتوح الشام به واقدی (د ۲۰۷ق) تردید شده است. بروکلیمان (۳/ ۱۷) در باره این اثر می‌گوید که انتساب آن به واقدی محل تردید است؛ زیرا متن آن بیش از آن که شبیه دیگر آثار واقدی باشد، شبیه آثاری حماسی است که در دوره جنگهای صلیبی پرسیخته، به وی منتسب کرده، و برای تقویت روحیه سربازان مسلمان برمی‌خوانده‌اند.

وی هیچ توضیح بیشتری در این باره نمی‌دهد و شواهد بیش‌تری ارائه نمی‌کند. ظاهراً مطالعه مستقل دیگری نیز در این باره صورت نگرفته است؛ جز آن که گاه برخی کوشیده‌اند نشان دهند شماری از اصطلاحات این اثر در دیگر آثار متقدم فرهنگ اسلامی سابقه ندارد و متأخرتر به نظر می‌رسد (برای نمونه، رک: مهرش، ۱۷۱). بالینحال، سخن وی در باره تمایز آشکار سبک این اثر با مغازی واقدی، و آنچه در طبقات ابن سعد از قول وی نقل شده، قابل تأمل است.

به هر روی، این روایت مسند نیست و مؤلف فتوح الشام برای آن اسنادی نقل نکرده است. در این روایت هیچ بحثی در این باره صورت نمی‌گیرد که عقل، اولین مخلوق خداست. مضمون آن هم بسیار شبیه روایت «اول ما خلق الله العقل...» است.

#### (ب) نقلهای مُسندِ مضامین مشابه

مشابه عبارت فتوح الشام را می‌توان در المحاسن احمد بن محمد بن خالد برقی (د ۲۷۴ق)، در انتساب به امام باقر و امام صادق (ع) دید (رک: برقی، ۱/ ۱۹۲). بر پایه نقل برقی، محمد بن مسلم این سخن را از هر دو امام روایت می‌کرده است. نقل گفتار از هر دو امام، این را محتمل می‌سازد که سخن، دیدگاهی خاص امام باقر (ع) یا امام صادق (ع) نبوده است؛ بلکه این هر دو، گفته را به مثابه قولی مشهور نقل می‌کرده‌اند

که در میان عموم ریشه داشته، و البته مقبول ایشان هم بوده است.

مؤید این فرض، بیش از هر چیز، روایتی است که همین عبارت را به نقل از امام صادق (ع) از قول پیامبر اکرم (ص) بیان می‌دارد (همانجا). مؤید دیگر، نقل گسترده همین عبارت به نقل از صحابه‌ای همچون ابوهریره در آثار روایی عامه است. همان مطلب مذکور در *فتوح الشام* و *محاسن برقی*، عینا در کتاب *العقل و فضله* ابن ابی دنیا (د ۲۸۱ق)، با ذکر سند به پیامبر اکرم (ص) منتسب شده است (ص ۱۶).

مشابه روایت ابن ابی دنیا را عقیلی (د ۳۲۲ق) نیز در کتاب *الضعفاء* خود به نقل از ابوامامه باهلی از قول پیامبر اکرم (ص) ذکر می‌کند و البته، به مجعول بودن روایت و نامعتمد بودن شماری از راویانش تصریح دارد (۳/ ۱۷۵): «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ دَاوُدَ الْقَوْمِسِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو هَمَامٍ يَعْنِي الْوَلِيدَ بْنَ شُجَاعٍ قَالَ حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ الْفَضْلِ الْقُرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ أَبِي صَالِحٍ الْعَتَكِيُّ عَنْ أَبِي غَالِبٍ عَنْ أَبِي أُمَامَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ وَعَزَّتِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَعْجَبُ إِلَيَّ مِنْكَ؛ بَكَ أَخْذُ وَبِكَ أَعْطَى وَلَكَ الثَّوَابُ وَعَلَيْكَ الْعِقَابُ» (برای دیگر نقلهای همین روایت، ر.ک: طبرانی، *المعجم الاوسط*، ۲/ ۲۳۵-۲۳۶؛ همو، *المعجم الكبير*، ۸/ ۲۸۳؛ هیشمی، ۸/ ۲۸؛ ابن عدی، ۲/ ۳۹۰).

مضمون نقل شده در منابع شیعی به نقل امام باقر و امام صادق (ع)، با مضامین نقل شده توسط عامه از قول پیامبر اکرم (ص) فرقی بنیادی ندارد؛ جز آن که در روایات شیعی گفته شده است خداوند به عقل فرمود من تنها بهره‌کسانی را از تو کامل خواهم کرد که دوستشان دارم: «لَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيمَنْ أَحَبَبْتُ». در متون بازمانده از نیمه‌های سده ۵ق، همین روایت را در انتساب به حسن بصری نیز می‌توان دید (بیهقی، ۴/ ۱۵۴). این گونه است که گراجکی عالم شیعی این سده (د ۴۴۹ق)، روایت خلقت عقل را روایتی مشهور در میان عامه و خاصه می‌داند (ص ۱۴).

(پ) نقل «اول ما خلق الله العقل...»

از میان شیعیان، نخستین کسی که روایتی با مضمون «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ» ذکر می‌کند، ابن بابویه (د ۳۸۱ق) است. وی در ضمن روایتی طولانی از قول پیامبر اکرم (ص) به علی (ع) آورده است: «یا علی! إِنْ أَوَّلَ خَلَقَ خَلَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْعَقْلُ، فَقَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ، فَقَالَ وَعَزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ، بَكَ آخِذٌ وَبِكَ أَعْطَى وَبِكَ أُتِيبُ وَبِكَ أَعَابُ» (فقیه، ۴/۳۶۹). بر پایه این روایت، عبارت فوق بخشی از یک وصیت طولانی پیامبر اکرم (ص) به علی (ع) بوده است.

فضای کلی روایت، بسیار مشابه با روایات متعدد دیگری است که از قول پیامبر اکرم (ص)، وصیتی طولانی را خطاب به یکی از صحابه ایشان ذکر می‌کند؛ روایاتی همچون وصیت پیامبر اکرم (ص) به معاذ بن جبل (ابن شعبه، ۲۵-۲۶)، وصیت ایشان به علی (ع) (طبرسی، ۲۰۹-۲۱۲)، وصیت ایشان به ابن مسعود (همو، ۴۴۶ بی)، وصیت ایشان به ابوذر (همو، ۴۵۸ بی)، یا وصیت ایشان به اسامه بن زید (ابن فهد حلی، ۲۰ بی). عمده این روایات، به‌واقع برساخته‌ای مرکب از چندین روایت دیگر هستند. به نظر می‌رسد که در حدود نیمه‌های سده ۴ق، پیروان جریانی با گرایش به زهد این روایات را بر پایه نقلهای پراکنده مختلف از پیامبر اکرم (ص) پدید آورده‌اند.

روایت ابن بابویه تا یکصد سال و اندی بعد از تألیف اثر در هیچ یک از دیگر کتب حدیثی بازمانده از تمدن اسلامی دیده نمی‌شود، تا آن که غزالی در *احیاء علوم الدین* (۸/۸)، بدون یادکرد مأخذ یا اسناد خویش آن را همچون سخن پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند. بر پایه مأخذ بازمانده، وی اولین کسی از عامه است که به جای حدیث «لما خلق الله العقل...»، عبارت «اول ما خلق الله العقل» را - بی هیچ اضافه‌ای - در ضمن کلام واعظانه خویش می‌آورد و بدین سخن چون گفتاری از پیامبر (ص) در تأیید مدعایش استناد می‌کند.

از آن پس، کاربرد این نقل جدید را در متون غیر حدیثی عامه فراوان می‌توان مشاهده کرد. نخستین کسی از عامه که روایت خلقت عقل را مطابق نقل ابن بابویه و به نحو کامل می‌آورد، ابن حمدون (د ۵۶۲ ق) است که در اثر ادبی خود *التذکرة الحمدونیه* (۳/ ۲۳۰) چنین می‌کند. وی البته با یادکرد قید «رؤی» می‌خواهد نشان دهد که بنا ندارد مسئولیتی در انتساب این سخن به پیامبر اکرم (ص) بر عهده گیرد. به مرور همین روایت به ادبیات تفسیری نیز راه می‌یابد و حتی از آن قبیل سخنان به شمار می‌رود که انتسابش به پیامبر اکرم (ص)، جای تردید ندارد؛ چنان که فخر رازی (د ۶۰۶ ق) با قاطعیت آن را چون گفته پیامبر اکرم (ص) یاد می‌کند و هم، در تأیید آن به روایات دیگری مثل «خَلَقَ اللَّهُ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَجْسَامِ بِالْفَيْ عَامٍ» استناد می‌کند (۲۹/ ۷۴). به نظر می‌رسد با گذشت حدود ۱۰۰ سال از عصر غزالی، دیگر این روایت نزد عامه نیز بسیار فراگیر گردیده، و مقبول واقع شده است.

گفتنی است که نیم سده بعد، ابن ابی‌الحدید (د ۶۵۶ ق) همین روایت را بدون ذکر سند نقل کرده - و چه بسا در اثر یک سهو - آن را سخن علی (ع) انگاشته است (۱۸/ ۱۸۵)؛ سهوی که شاید ناشی از آن باشد که سخن، فارغ از آن که از چه کسی صادر شده، از رواج عام برخوردار است و از قبیل مسائل مسلم و غیر قابل شک تلقی می‌شود. در همین فضا است که مولوی (د ۶۷۲ ق) می‌سراید (بیت ۱۹۳۶):

نی که اول دست یزدان مجید      از دو عالم پیش‌تر عقل آفرید؟

## ۲. گسترش توجهات به روایت

از حدود نیمه سده ۷ ق به بعد، شیعیان این سخن را همچون امری مشهور و اجماعی میان مسلمانان یاد می‌کنند (برای تصریح بدین معنا، رک: ابن طاووس، ۲۰۲-۲۰۳؛ ابن میثم، ۲/ ۳۷۸؛ دیلمی، ۱۷۲)؛ امری که البته نتیجه وجود زمینه اجتماعی برای پذیرش



چنین اجماعی است. پایه‌پای رواج روایت، از یک سو استشهاد بدان همچون حقیقتی مسلم و مشهور فراگیر شد؛ چنان که مثلاً، برخی کتب تاریخی این دوره به نسبت آثار پیشین وجه تمایزی پیدا کردند: بحث آفرینش در آنها از خلقت عقل آغاز شد (برای نمونه، رک: حمد الله مستوفی، ۱۵؛ قس: طبری، ۱/ ۲۱؛ مسعودی، ۲۵).

از دیگر سو، تعارضی نیز میان مضمون این روایت با روایاتی دیگر که نخستین مخلوق خداوند را چیزهای دیگری می‌نمایانند، آشکار گردید. بحثها نیز در میان عالمان حدیث بر سر میزان اعتبار این روایت گسترش یافت.

#### الف) مسئله تعارض با روایات مشهور

با رواج این روایت، به مرور از حدود نیمه‌های سده ۷ق استشهاد بدان در علوم مختلف اسلامی رو به گسترش می‌گذارد. یک مشکل در این مسیر، تعارض روایت با مآثوراتی است که هر یک مخلوق دیگری را به مثابه اولین خلق برمی‌شمارند. گاه در این روایات از لوح، قلم، هواء، آب، نور پیامبر اکرم (ص) و چیزهای دیگری از این دست یاد می‌شود و البته، همگی نیز در جهان اسلام از شهرت برخوردارند (برای روایتی حاکی از اختلاف سه صنف از مردم در عصر امام صادق (ع) در این باره، رک: ابن بابویه، التوحید، ۶۶-۶۷). بر این پایه، مروجان روایت خلقت عقل، از دوره‌ای به بعد خود را ناگزیر می‌بینند که به نحوی، از این روایات رفع تعارض کنند.

این میان، بیضاوی (د ۶۸۵ق) در کتاب *طوابع الانوار* (برگ ۱۲۶ پشت) کوشیده است به نحوی میان دو روایت «أول ما خلق الله العقل»، و «أول ما خلق الله القلم» جمع کند. بر پایه دیدگاه وی، عقل که مطابق این روایت اولین مخلوق خداوند است، همان است که در قرآن کریم با تعبیر روح بدان اشاره می‌شود و مراد از قلم نیز، همان است؛ چرا که روح خزینه ثبت رویدادهاست (برای رویکردی مشابه، رک: قیصری، ۱۱۸).

حدود یک سده بعد، حیدر آملی (د ۷۸۲ق)، نخستین شارح شیعی آثار ابن عربی،

روایت «اول ما خلق الله العقل» را به قدری ثابت می‌پندارد که روایات دیگری همچون «اول ما خلق الله نوری» و امثال آن را - به فرض پذیرش - محتاج تأویل می‌شناسد (۱/ ۳۱۷-۳۱۹، ۴۱۹). اندکی بعد، دیگر عالم شیعی رَجَب بُرْسِی (د ح ۸۱۳ق) نیز که می‌خواهد بر اساس علم حروف جایگاه علی (ع) را در هستی تبیین کند، بیان می‌دارد که اولین مخلوق، صفت ذات خداست که در روایات مختلف، به نامهای مختلفی نامیده شده و البته، راز نقطه بسمله را هم در آن باید جست. روایات مختلفی که از آنها یاد می‌کند، یکی آن است که علی (ع) را نقطه باء بسمله می‌شمارد؛ دیگر آن که می‌گوید اولین مخلوق عقل است؛ و دو دیگر، آن که می‌گوید اولین مخلوق نور پیامبر اکرم (ص) است (رک: برسی، ۴۲). وی بدین سان، خلاف حیدر آملی که می‌خواست روایات معارض را به نفع این روایت کنار بگذارد، می‌خواهد میان آنها جمع کند.

کاربرد همین شیوه را در میان دیگر عالمان نیز می‌توان سراغ گرفت. سیوطی (د ۹۱۱ق) به نحو دیگری میان روایات آغاز خلقت جمع کرده، و گفته است که نخستین مخلوق خدا قلم، و سپس عقل است (۶/ ۲۵۰). علیمی (د ۹۲۷ق) هم باز به شیوه دیگری میان روایات آغاز خلقت جمع کرده، و از خلقت عقل پس از خلق افلاک و زمین و استقرار زمین بر پشت ماهی گفته است (۱/ ۱۱)؛ نیز برای شیوه‌های دیگر جمع میان این روایات، رک: خواجویی، ۱۰۸-۱۰۹؛ خوبی، ۱/ ۳۸۲؛ خمینی، ۳۴۰).

#### ب) سنجش‌های رجالی

پا به پای توسعه توجّهات به این روایت، عالمان رجال نیز در نقد آن کوشیده‌اند. نخستین عالمی که احساس ضرورت کرده است به نقد روایت «اول ما خلق الله العقل...» بپردازد، ابن تیمیه (د ۷۲۸ق) است. وی بیان می‌دارد که این روایت از نگاه عالمان و صاحب نظران حدیث، مجعول است (مجموعه الفتاوی، ۳۵/ ۱۵۳-۱۵۴). به نظر وی گراندگان به فلسفه روایت «لما خلق الله العقل...» را به «اول ما خلق الله

العقل...» تحریف کرده‌اند؛ آن سان که میان روایات نبوی و مبنای فیلسوفان پیرو ارسطو وفاق افکنند.

وی توضیح می‌دهد که بر پایه دیدگاه ارسطو، خداوند واجب الوجود است و از آنجا که از یک ذات واحد، هرگز خلق عالم متکثر امکان پذیر نیست، یگانه موجودی که خلق کرده، عقل اول است که «صادر اول» نیز نامیده می‌شود. این عقل اول است که در یک زنجیره طولی از روابط علی و معلولی، عقول نه‌گانه دیگر را خلق می‌کند و عالم ماده، مخلوق این عقل نهم است (همانجا؛ نیز برای نمونه‌ای از تبیینهای این دیدگاه در آثار گرایندگان به فلسفه اسلامی، رک: ایچی، ۲/ ۶۸۴).

لازم به توضیح است که ابن تیمیه نیز همچون فلاسفه اسلامی، نظریه عقول عشره را به خطا دیدگاه ارسطو تلقی می‌کند؛ حال آن که مطالعات تاریخ فلسفه در یکصد سال اخیر نمایان کرده که *انتادهما*، اثر دربردارنده این تفکر، تألیف افلوپین (۲۰۵-۲۷۰م)، فیلسوف بنیانگذار مکتب نوافلاطونی است؛ کتابی که در جهان اسلام بدان اقبال گسترده شده است و عمده مکاتب فلسفه و عرفان اسلامی از آن متأثر گردیده‌اند (برای تفصیل بحث در این باره، رک: تابنده، ۴۴؛ خراسانی، ۵۹۶-۵۹۷).

وی همچنین توضیح می‌دهد بر فرض که «اول ما خلق الله العقل...» روایتی نبوی و قابل اعتناء باشد، لزوماً قابل حمل بر معنایی که فیلسوفان مسلمان اراده می‌کنند نیست؛ چرا که می‌توان کلمه «اول» را ظرف و منصوب دانست و عبارت را چنین معنا کرد: «همان اول که خدا عقل را آفرید...» (ابن تیمیه، *مجموعه الفتاوی*، ۱/ ۲۳۰-۲۳۱).

معاصر وی نویری (د ۷۳۳ق) نیز معتقد است پیدایی روایت «اول ما خلق الله العقل»، دستاورد تحریف روایت «لما خلق الله العقل...» است. وی نیز همچون ابن تیمیه معتقد است روایت را بدین منظور تحریف کرده‌اند که حدیثی نبوی مطابق مذاق فیلسوفان پدید آورند. وی بدون آن که اشاره صریحی به جاعل این روایت کند، این

گونه تحریف روایات را شیوه‌ای می‌داند که اخوان الصفا پی می‌گرفته‌اند (رک: نویری، ۳۲ / ۲۷۱). نمونه‌ای دیگر از نقدهای روایت، از آن عراقی (د ۸۰۶ق) است. وی در تخریح روایات *احیاء علوم الدین* غزالی، بر مجموعی این روایت اصرار می‌ورزد (۱ / ۱۹۱).

### پ) استمرار توجهات

برای بسیاری از عالمان مسلمان در عصر ابن تیمیه و نویری و سده‌های بعد از آن، هرگز این انتقادات چنان جدی نبود که سبب شود روایت «اول ما خلق الله العقل...» را کنار نهند و نادید انگارند. مدتها بعد، میرداماد (د ۱۰۴۱ق) در پاسخ به اشکال ابن تیمیه گفت که حتی اگر اسانید روایات عامه در این باره ضعیفی داشته باشد، نقل گسترده آنها با وسائط شیعی به نقل از اهل بیت (ع) قابل اعتماد است (ص ۲۸۷-۲۸۸).

معاصر وی ملاصدرا نیز، نظریه نوافلاطونی عقول عشره را همچنان پذیرفت، مبنای فلسفی خود قرار داد و در بسط آن کوشید. به روایت «اول ما خلق الله العقل» نیز به مثابه مستمسکی شرعی و مؤید این دیدگاه فلسفی استناد کرد (*اسرار الآیات*، ۷۸-۷۹). اندکی بعد مجلسی با چنین رویکردی مخالفت ورزید و خلاف میرداماد بیان داشت که بر پایه منقولات اهل بیت (ع)، فقط روایت «لما خلق الله العقل» اصیل است. از نگاه وی، روایت «اول ما خلق الله العقل...» برگرفته از عامه بود. او اظهار کرد چندان که جستجو کرده، ردی از آن در آثار معتبر شیعی نیافته، و به‌عکس در عمده اخبار شیعی سخن از آن رفته که اولین مخلوق آب یا هواست (رک: مجلسی، ۱ / ۱۰۲، ۵۴ / ۳۰۹). بالینهمه، عمده شیعیان تا دوران معاصر هرگز این روایت را کنار ننهاده‌اند. حتی عبدالله قطیفی (د ۱۲۲۵ق)، از علمای شیعه بحرین و شاگردان شیخ احمد آحسائی، کتابی در شرح معنای «اول ما خلق الله العقل» تألیف نمود (امین، ۲ / ۱۶۲).

### ۳. نقد متن روایات خلقت عقل

اکنون وقت آن رسیده است که در مسئلهٔ هویت و انتساب دو روایت «لما خلق الله العقل...» و «اول ما خلق الله العقل»، بیش‌تر تأمل کنیم. بدین منظور، خواهیم کوشید شواهدی هم از متن خود این روایات و هم از بیرون متن بیابیم که برای ما دو مسئلهٔ پیش‌گفته را واضح کنند. اولاً، می‌خواهیم در بارهٔ هویت این دو روایت بیش‌تر بدانیم؛ این که آیا در اصل هم دو روایت بوده‌اند، یا مثلاً، یکی حاصل تصحیف دیگری است، یا مثلاً، پیش از آن که حدیث تلقی شوند چه کاربردی داشته‌اند، یا هر چه از این قبیل. ثانیاً، می‌خواهیم انتسابشان به پیامبر اکرم (ص) و امام باقر و امام صادق (ع) یا دیگر بزرگان دین همچون حسن بصری را بازکاویم، یا مثلاً، می‌خواهیم بدانیم چه اندازه اسنادهای مذکور برای این دو روایت قابل اعتماد هستند.

#### الف) نقد متن «اول ما خلق الله العقل...»

دور نیست که روایت «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ» موضوع باشد. تا حدودی دور از انتظار است که چنین سخنی از پیامبر اکرم (ص) صادر شود؛ اما در هیچ یک از کتب روایی متقدم شیعیان و عامه نقل نگردد. از این گذشته، نکته‌ای در خصوص روایت مذکور شایان توجه است. در ادامهٔ آن گفته می‌شود خدا به عقل گفت: «مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحْسَنَ مِنْكَ»؛ یعنی هیچ مخلوقی نیکوتر از تو خلق نکردم. وقتی عقل اولین مخلوق الاهی باشد، گفتن چنین جمله‌ای به‌طبیع معنا ندارد.

شاید روایت «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ...» تحریف عبارت «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ...» باشد؛ یعنی همان متنی که با مضمونی تقریباً مشابه در کتب حدیث شیعه و عامه ذکر گردیده، تنها قدری تحریف گردیده است. اگر به عبارت «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ» دقت شود، با افزوده شدن «الف» و «واو» به اول عبارت، جمله تبدیل به «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ» خواهد شد. این گونه اضافه شدن حروف، حتی به‌طور سهوی، در نسخه‌ها بسیار شایع

بوده است؛ چه رسد بدان که گرایندگان به فلسفه و عرفان بخواهند از عبارتی در تبیین برخی مسائل یاری جویند و در برابر انتقادهایی که از جانب متشرعان می‌شوند، پشتوانه‌ای روایی بیابند.

افزون بر تحریف لفظی فوق، چنان که پیش از این یاد شد، ابن تیمیه نیز به احتمال وقوع نوع دیگری از تحریف در این عبارت اشاره نموده است: عمده‌کاربران روایت، اِعراب کلمه «أول» را در عبارت «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ» مرفوع ذکر کرده اند؛ حال آن که می‌توانسته‌اند عبارت را به نصب «أَوَّلَ» بخوانند و چنین معنا کنند که «همان اول که خداوند عقل را آفرید، به وی فرمان داد...». بدین سان می‌توان فرض کرد که نخست روایت «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ...» به «أَوَّلًا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ...» تبدیل شده باشد، در مرحله بعد، از آن «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ...» را ساخته، و سرآخر، به «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ...» رسیده باشند.

بر پایه این ملاحظات، باید قدری در باره احتمالی که ملا علی قاری (د ۱۰۱۴ق) مطرح می‌کند، تأمل کنیم. وی بدون آن که ادله و مستندات خود را ذکر کند، می‌گوید اولین کسی که حدیث «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ» را بیان داشته، داوود بن مُحِبَّر (د ۲۰۶ق) در کتاب *العقل* است (ملا علی قاری، ۱۵۴). پیش از وی البته ابن تیمیه هم از وجود این روایت ضمن کتاب ابن محبر گفته است (*منهاج السنة النبویه*، ۸ / ۱۵-۱۶؛ قس: پاکتچی، «کتاب *العقل*...»، ۱۶۹ که گفتار ابن تیمیه را غیر صریح و موهم این معنا می‌داند و البته، از یافت نشدن این حدیث در بخشهای بازمانده اثر می‌گوید؛ بخشهایی که به نظر می‌رسد با کنار هم نهادنشان می‌توان کل کتاب را بازسازی کرد)؛ بالینحال، این ملا علی قاری است که به صراحت ابن محبر را نخستین مروج این گفتار همچون حدیثی نبوی بازمی‌نماید.

برای این که بدانیم چه قدر می‌توان به این احتمال وقع نهاد، بد نیست قدری با این

محرر آشنا شویم. داوود بن محبر یکی از محدثان و عالمان بصره در سده ۲ ق با گرایشهای صوفیانه است که از وی تنها یک تألیف روایی با عنوان کتاب *العقل* بازمانده بوده، و البته روایات مندرج در همین اثر وی مدتها موضوع بحث میان محدثان شده است. اثر وی از میان رفته است، اما روایات آن را می‌توان در آثار مختلفی بازجست؛ روایاتی که مضمون مشترک همه آنها یادکرد فضیلت به استناد سخنان پیامبر اکرم (ص)، صحابه و تابعین است (برای تفصیل بحث از حیات و آراء ابن محبر و اعتبار روایات وی نزد محدثان، رک: پاکتچی، همان، سراسر مقاله).

چنان که پاکتچی دریافته، مضمون اصلی و عمده کتاب *العقل* ابن محبر، مسئله رابطه عقل و معرفت الاهی است؛ مضمونی که بعد از ابن محبر، در افکار صوفیانی همچون ذوالنون مصری، حارث محاسبی، سهل تستری و حکیم ترمذی مورد توجه قرار گرفت (همان، ۱۵۸). با پی‌جویی روایات بازمانده از این اثر در ضمن دیگر آثار و تحلیل آنها، می‌توان دریافت که وی، اولاً، عقل را عطایی الاهی (و نه امری اکتسابی با تلاش فردی) تلقی می‌کرده است که خداوند سهم برخی را از آن فزوده، سهم برخی را هم از آن کاسته، و البته بیش از همه عقل را نصیب پیامبر اکرم (ص) کرده است (همان، ۱۵۹-۱۶۰)؛ ثانیاً، عقل را ابزاری برای کسب معرفت و شناخت خدا و راه سعادت انسان تلقی می‌کرده است (همان، ۱۶۰-۱۶۲)؛ ثالثاً، عقل را نه ابزار شناختی در عرض ایمان، بلکه عنصر مقوم و لازمه ایمان می‌شناسد؛ آن سان که معتقد است هرگز کسی بدون بهره‌مندی از عقل، نمی‌تواند به ایمان دست یابد (همان، ۱۶۲-۱۶۴).

این مضامین، همه بسیار مشابه به همان طرز فکری هستند که در روایت «لما خلق الله العقل...» مندرج گردیده است. باینحال، نمی‌توان از هیچ کدام آنها استنباط کرد که داوود بن محبر، با این باور که «عقل، نخستین خلقت خداوند بوده»، هم‌نواست. بر این پایه، شاید بتوانیم - خلاف آنچه از بقایای اثر وی مشهود است - بپذیریم که وی از

مروجان روایت «لما خلق الله العقل» بوده باشد؛ اما نمی‌توان وی را مروج «اول ما خلق الله العقل...» دانست؛ بلکه باید حکم کرد خلاف تصور ابن تیمیه و ملاعلی قاری، کمتر پیوندی می‌توان میان اندیشه‌های وی با روایت خلقت نخستین عقل بازجست.

### ب) تفاوت عقل منظور فلاسفه، و عقل مذکور در حدیث

یک نکته دیگر هم هست که باید اکنون بدان توجه شود و آن این که «عقل» مذکور در روایت «اول ما خلق الله العقل...» غیر از آنی است که فیلسوفان پیرو مکتب نوافلاطونیان در نظر داشته‌اند. بر پایه تقریر فیلسوفان مسلمان، عقل، عالمی از عوالم هستی است. از نظر ایشان عوالم کلی وجود، سه تا است؛ عالم تجرد تام عقلی، عالم مثال، و عالم ماده. عالم عقل - هم در مقام ذات و هم در مقام فعل - از ماده و آثار آن مجرد و عاری است (شیروانی، ۳/ ۳۵۵). ترتیب یاد شده میان عالمهای سه‌گانه یک ترتیب علی است؛ چنان که عالم عقل، علت عالم مثال است و عالم مثال، علت پیدایی عالم ماده (همو، ۳/ ۳۵۸). می‌شود گفت که عالم عقل علت تمام عوالم مادون خود - یا به بیان دیگر، تمام هستی مادی - است (سبزواری، ۲/ ۶۷۰). از این دیدگاه، عقل اولین مخلوق خداوند است.

فلاسفه بر این معنا اقامه دلیل کرده‌اند که «الواحد لا یصدرُ عنه الا الواحد» (از علت واحد، جز معلول واحد صادر نمی‌شود) و چون خداوند واحد است و از هر جهت بسیط، و هیچ نوع کثرتی - خواه کثرت عقلی و خواه کثرت خارجی - در او راه ندارد و همه کمالات وجودی را به نحو تفصیل و در عین اجمال دارا است، فقط وجودی واحد از او صادر می‌تواند بشود. از دیگر سو، چون میان علت و معلول سنخیت برقرار است، وجود صادر از خدا بسیط، واجد همه کمالات وجودی، و از هر جهت بالفعل و منزّه از هر قوه و استعدادی است. موجودی با چنین ویژگیها، عقلی است که - هم در مقام ذات و هم در مقام فعل - مجرد از ماده، و وجودش در مرتبه پس از «واجب تعالی» است؛ اما



واسطه‌ای میان او و واجب تعالی نیست (شیروانی، ۳/ ۳۵۹-۳۶۱).

### پ) خاستگاه بحث از رابطه عقل و سرآغاز خلقت

گاه گفته‌اند که از میان فلاسفه اسلامی، فارابی (د ۳۳۹ق) نخستین کسی است که - به پیروی از افلوطین - در باره ترتیب آفرینش بحث کرده، و صادر اول از واجب الوجود را «عقل اول» یا «عقل فعّال» نام نهاده است. از آن پس، نه ابن سینا و پیروانش، و نه حتی ملاصدرا چیزی بر این مطالب نیفزوده، و عین تقریر وی را پذیرفته‌اند (ملکشاهی، ۳۶۱-۳۷۰؛ یثربی، ۲۹۰-۲۹۱).

این اظهار نظر گرچه روشنگر است، قدری محتاج بازنگری است؛ زیرا چنان که شهرستانی در *الملل و النحل* توضیح می‌دهد (۱/ ۶۳)، برخی شاگردان ابوبکر نظام (د ۲۳۱ ق)، اندیشمند معتزلی بصره مثل احمد بن حائظ (ضبط خطا: خابط، قس: صفدی، ۱۸۷/ ۶)، با ارائه «بدعتی» خاص و اندیشه‌ای ملحدانه روایات صحیح از نگاه عامه را که دلالت بر «رؤیت رب» می‌کنند (مثلاً، روایت «انکم سترون ربکم...»؛ رکز: بخاری، *الصحيح*، ۱/ ۱۳۸-۱۳۹)، حمل بر رؤیت «عقل» می‌کرده، و به روایت «اول ما خلق الله العقل» استناد می‌جسته‌اند (شهرستانی، همانجا).

گویا ابن حائظ (د ۲۳۲ق) با تکیه بر عبارت انجیل یوحنا (۱: ۱-۱۴) که «در آغاز فقط کلمه بود... و کلمه جسم گردید»، باور داشته که مسیح، کلمه قدیم الاهی است و پیش از تجسد یافتن، «عقل» بوده است؛ همان عقلی که پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند خدا به وی فرمان داد و او طاعت نمود (بغدادی، ۲۴۷؛ برای زندگی و دیگر اندیشه‌های ابن حائظ، رکز: جایدرپور، سراسر مقاله).

در برابر ایشان، دیگر متکلمان معتزلی و نیز متکلمان اشعری آفرینش را با تکیه بر متون دینی بدون واسطه به خداوند نسبت می‌دهند و در این باره که نخستین مخلوق چه بوده است، بحث خاصی ندارند. از نظر آنان قدرت خداوند می‌تواند به همه موجودات

هستی به نحو یکسانی تعلق یابد. پس نیازی نمی‌بینند که ترتیب خاصی برای آفرینش در نظر گیرند.

اکنون می‌توان از یک سو دریافت که چرا خلقت نخستین عقل برای فیلسوفان مسلمان مهم تلقی می‌شده است؛ همچنان که می‌توان دریافت که تا پیش از ابن حائط و اندیشه‌های «بدعت» انگاشته وی برای بومی‌سازی اندیشه افلوپین در فرهنگ اسلامی، دلیلی مقتضی اول انگاشتن خلقت عقل وجود ندارد. به بیانی فلسفی، عقل از نگاه عمده مسلمانان تا پیش از ابن عسر، تنها عَرَضی از اَعراض به شمار می‌رود که با وجود انسان تحقق پیدا می‌کند و در علم یا عمل فرد جلوه‌گر می‌شود؛ نه وجودی مستقل از انسان، که شأنی از شئون انسان است. بر این پایه، نخستین بار همان «بدعت» مزعوم یا به بیانی بهتر، نوآوری نظری ابن حائط اقتضا کرده است «عقل» به مثابه مخلوق اول تلقی شود.

مرور محتوای روایت «اول ما خلق الله العقل...»، ما را متقاعد خواهد کرد که گرچه در صدر آن از عقل همچون اولین مخلوق یاد شده، همه مضامین دیگر در ذیل آن با عَرَض دانستن عقل سازگار است؛ نه با درک آن همچون جوهری مستقل از انسان که پیش از هر چیزی خلق شده باشد. توصیف مذکور در روایت - که خدا عقل را شریف‌ترین مخلوق دانسته، ثواب و عقاب را بر اساس آن قرار داده، و تنها بهره‌دوستانش را از آن کامل کرده است - هیچ لزوم یا حتی تناسبی با پدید کردن عقل در آغاز هستی ندارد. پس می‌توان محتمل دانست که ابن حائط، به تناسب اندیشه جدیدی که باز نموده، از روایت «لما خلق الله العقل...» نیز خوانش جدیدی به دست داده، و آن را به «اول ما خلق الله العقل...» تصحیف کرده است؛ عملی که بعدها دیگر گرایندگان به اندیشه فلسفی هم از آن استقبال کرده‌اند.

### ت) روایت «لما خلق الله العقل...»

تا کنون دریافتیم که به احتمال قوی، روایت «اول ما خلق الله العقل...» برساخته‌ای متأخرتر، و نتیجه تصحیف روایت «لما خلق الله العقل...» است. اکنون می‌خواهیم قدری در باره خاستگاه این روایت متقدم‌تر، و احتمال انتساب آن به پیامبر اکرم (ص)، یا نقل آن از تابعینی همچون امام باقر (ع)، حسن بصری، یا حتی انتسابش به امام صادق (ع) تأمل کنیم.

اگر روایت «لما خلق الله العقل» واقعا این قدر در سده نخست هجری مشهور بوده باشد، انتظار می‌رود که در کهن‌ترین آثار بازمانده از تمدن اسلامی، بحث بیشتری در باره آن دیده شود. یکی از آثار اسلامی متقدم، کتاب *مائیه العقل* حارث محاسبی (د ۲۴۳ق) است. وی در این کتاب کوشش دارد عقل را همچون غریزه‌ای باز نماید که خداوند برای سلوک بهینه اخلاقی و نیل به لقاء الله در اختیار انسان قرار داده است. وی توضیح می‌دهد که برخی متکلمان عقل را اصل روح انسان (صفوة الروح) تلقی کرده‌اند (حارث محاسبی، *مائیه العقل*، ۲۰۴). آن گاه، وی این رویکرد را نامقبول می‌شناساند؛ چرا که معتقد است هیچ آیه‌ای از قرآن یا هیچ حدیثی از پیامبر اکرم (ص) چنین باوری را تأیید نمی‌کند (همانجا).

از همین شیوه برخورد او کاملاً معلوم است که اگر خود نیز بخواهد از عقل تعریفی ارائه کند، احساس ضرورت خواهد کرد که آن را بر آیات و روایات بنا نهد. بدین سان، می‌شود انتظار داشت که وی هر آنچه روایت را که در باره عقل سراغ داشته است، ذکر کند و بر اساس آنها نتیجه‌ای بگیرد؛ همچنان که در برخورد با آیات قرآن کریم چنین می‌کند (رک: حارث محاسبی، *مائیه العقل*، سرتاسر کتاب)؛ و همچنان که خود نیز، اهل نقل روایت است و روایات متعددی از سماعات وی در همین اثر و دیگر آثارش دیده می‌شود (برای نمونه، رک: همان، ۲۱۴، *فهم القرآن و معانیه*، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، جم).

باینحال، وی هرگز متعرض نقل روایت «لما خلق الله العقل...» نمی‌شود؛ گویی هرگز این روایت را نشنیده است. از آنجا که وی در بغداد - مرکز تعامل دانشمندانی از بومهای مختلف - می‌زیست، به‌سختی می‌توان پذیرفت چنین روایتی در آن زمان با وسائلی همچون ابوهریره و ابوامامه باهلی از قول پیامبر اکرم (ص)، یا حتی تابعینی چون امام باقر (ع) و حسن بصری نقل می‌شده، و باینحال، وی نسبت به نقل آن در کتاب *مائیه العقل* تردید ورزیده است.

مؤید این فرض، توجه حارث محاسبی در این اثر به اقوال حسن بصری است؛ امری که نتیجه طبیعی وابستگی مکتبی وی به تعالیم زاهدانه حسن است (برای اشاراتی بدین وابستگی، رک: فان اس، ۵۶۶؛ پاکتچی، «کتاب العقل»، ۱۵۷). با وجود چنین توجهی، اگر - آن سان که در متون متأخرتر دیده می‌شود - این روایت را حسن بصری نقل کرده بود، هیچ دلیلی نداشت که حارث محاسبی از آن در ضمن این اثر بهره‌نجوید. پس حتی این که گفته‌اند ابن محبر خود روایت «لما خلق الله العقل...» را در کتاب *العقل* به نقل از حسن بصری آورده است (عجلونی، ۱/ ۲۳۶-۲۳۷)، مدعایی مقبول به نظر نمی‌رسد؛ خاصه با در نظر گرفتن این واقعیت که چنان که پاکتچی نیز دریافته است (رک: سطور پیشین)، هیچ یک از بخشهای بازمانده از کتاب *العقل* ابن محبر در ضمن دیگر آثار، چنین روایتی را دربردارند.

یک نکته دیگر اینجا هست که سبب می‌شود نتوانیم حکمی کلی بر نبود روایت «لما خلق الله العقل...» در نیمه نخست سده ۳ ق صادر کنیم و به‌عکس، مجبورمان می‌کند که در صحت آن قدری تردید ورزیم؛ این که روایات و تعالیم حارث محاسبی، به‌شدت وابستگی وی به بوم بصره را نمایان می‌سازند. محتمل است روایت «لما خلق الله العقل...» - که در منابع شیعی نقل شده - خاستگاهی کوفی داشته، با وسائلی کوفی از امام باقر و امام صادق (ع) و هم به وساطت ایشان از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌شده، و

به سبب همین ماهیت بومی آن روایات، با همه شهرتش در محیط کوفه و احتمالاً بغداد، حارث محاسبی که وابستگیهای بومی داشته، آن را نپذیرفته است (برای دوره بومی‌گرایی در حدیث، رک: پاکتچی، تاریخ حدیث، ۹۲-۹۶).

بر این پایه، باید فرضیه فوق را چنین تعدیل کرد که روایات خلقت عقل به وساطت ابوامامه باهلی و حسن بصری (که اسانیدی بصری دارند)، نمی‌توانند اصیل باشند؛ اما هرآنچه با وساطتی کوفی از امام باقر و امام صادق (ع) نقل شده است، می‌تواند اصیل تلقی گردد. به بیان بهتر، ما با روایتی در سروکاریم که در بوم کوفه نقل شده، اما بعدها به بزرگانی در بوم بصره نیز منتسب گردیده است. اگر انتساب این قبیل روایات به امام باقر و امام صادق (ع) پذیرفتنی باشد، باید گفت که این دو امام نقش مهمی در گسترش آن ایفا کرده‌اند. آن گاه برخی راویان، همان روایت را که امام صادق (ع) از قول پیامبر اکرم (ص) نقل نموده است با اسانیدی ساختگی از دیگر صحابه نیز روایت کرده‌اند.

چنین فرضی خاصه از آن حیث شایان توجه است که می‌دانیم بحث در باره عقل و جایگاه آن در کسب معرفت و سلوک اخلاقی، از آموزه‌های مهم امام صادق (ع) بوده است (برای تفصیل بحث در این باره، رک: پاکتچی، «جعفر صادق (ع)»، ۱۸۸-۱۹۲). منطقی به نظر می‌رسد که به تناسب بحث در باره جایگاه عقل، امام سخنی نیز در باره نحوه خلقت عقل و ارزش آن در پیشگاه خدا گفته باشد.

### نتیجه

چنان که دیدیم، روایت «اول ما خلق الله العقل...» در اثر وقوع تحریفی در یک روایت کهن‌تر (یعنی روایت «لما خلق الله العقل...») پدید آمد. گرچه ادعا شده است که داوود بن محبر این تحریف را صورت بخشیده است، به نظر می‌رسد چنین تحریفی هیچ سازگاری با نظام فکری وی ندارد و چنین احتمالی را نباید جدی گرفت. باینحال، زمان وقوع این تحریف کمابیش نزدیک به دوران زندگی ابن محبر است و به نظر

می‌آید شاخه خاصی از پیروان مکتب کلامی ابوبکر نَظَّام در بصره، یعنی پیروان ابن حائظ سبب آن شده، یا دستکم، بدان دامن زده‌اند؛ هم آنان که می‌خواستند برای نخستین بار با تلفیق دو دیدگاهی که آغاز خلقت جهان را از کلمه (چنان که در انجیل یوحنا گفته می‌شود) و از عقل (چنان که فلاسفه‌ای همچون افلوطین - یا به زعم قدما، ارسطو - می‌گفتند) می‌نمایاند، نظریه‌ای در باره آغاز خلقت ارائه کنند و بدین سان، راهی برای رفع تعارض عقل و نقل در مسئله امکان رؤیت خداوند بیابند.

باری، با وجود همه نقدهای عالمان بزرگ حدیث، خواه محدثان عامی مذهب و خواه شیعیان، جذابیت مضمون روایت برای طیف گسترده‌ای از گرایندگان به فلسفه و عرفان سبب شد که نقدها کم‌تر جدی گرفته شوند و روایت همچنان به بقای خودش در فرهنگ اسلامی ادامه دهد، یا حتی در مقام تعارض با روایات دیگری که از آغاز خلقت به نحوی دیگر می‌گویند، راجح دانسته شود.

از آن سو، چنان که دیدیم، روایت «لما خلق الله العقل...» که شکل نخستین این روایت و گونه اصیل‌تر آن تلقی می‌شود، شیعیان آن را همچون گفتاری منقول از پیامبر اکرم (ص) و صادقین (ع) شناخته‌اند و در میان عامه نیز به وساطت محدثان کهن مکتب بصره به پیامبر اکرم (ص) منتسب گردیده است، به‌واقع یک آموزه شیعی ریشه‌دار در تعالیم امام صادق (ع) و سازگار با چارچوب کلی نظام فکری ایشان است. نخستین بار امامان شیعه آن را از قول پیامبر اکرم (ص) نقل نموده‌اند و انتساب آن به حسن بصری، یا نقل آن به وساطت عالمانی در عصر اتباع تابعین در این شهر، باید احتمالاً حاصل یک سندسازی متأخرتر باشد؛ آن سان که کهن‌ترین منابع دربردارنده این انتساب (همچون کتاب *العقل و فضله* ابن ابی دنیا) متعلق به سده ۳ق هستند.

## منابع

- ١- ابن ابى الحديد، عبدالحميد بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، به كوشش محمد ابوالفضل ابراهيم، قاهره، ١٣٢٩ق/ ١٩١١م.
- ٢- ابن ابى الدنيا، عبدالله بن محمد، العقل و فضله، به كوشش لطفى محمد صغير، بيروت، مؤسسة الكتب الثقافيه، ١٤١٣ق/ ١٩٩٣م.
- ٣- ابن بابويه، محمد بن على، التوحيد، به كوشش هاشم حسيني تهراني، قم، جامعه مدرسین.
- ٤- من لا يحضره الفقيه، به كوشش على اكبر غفارى، قم، جامعه مدرسین.
- ٥- ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، مجموعه الفتاوى، رياض، مكتبة العبيكان، ١٤١٩ق.
- ٦- منهاج السنة النبويه، به كوشش محمد رشاد سالم، قاهره، مؤسسة قرطبه، ١٤٠٦ق.
- ٧- ابن حمدون، محمد بن حسن، التذكرة الحمدونية، به كوشش احسان عباس و بكر عباس، بيروت، دار صادر، ١٩٩٦م.
- ٨- ابن شعبه حرانى، حسن بن على، تحف العقول، به كوشش على اكبر غفارى، قم، جامعه مدرسین، ١٣٦٣ش/ ١٤٠٤ق.
- ٩- ابن طاووس، على بن موسى، سعد السعود، قم، شريف رضى، ١٣٦٣ش.
- ١٠- ابن عدى، عبدالله، الكامل فى ضعفاء الرجال، به كوشش يحيى مختار غزاوى،

بيروت، دار الفكر، ١٤٠٩ق/١٩٨٨م.

- ١١- ابن عربي، محمد بن علي، *الفتوحات المكيه*، بيروت، دار صادر.
- ١٢- ابن فهد حلي، احمد، *التحصيلين*، قم، مدرسة الامام المهدي (ع)، ١٤٠٦ق.
- ١٣- ابن ميثم بحراني، ميثم بن علي، *شرح نهج البلاغه*، قم، دفتر تبليغات اسلامي، ١٣٦٢ش.
- ١٤- امين، حسن، *مستدركات اعيان الشيعه*، بيروت، دار التعارف، ١٤١٨ق/١٩٩٨م.
- ١٥- ايجي، عبدالرحمان بن احمد، *المواقف*، به كوشش عبدالرحمان عميره، بيروت، دار الجيل، ١٤١٧ق/١٩٩٧م.
- ١٦- بخاري، محمد بن اسماعيل، *التاريخ الصغير*، به كوشش محمود ابراهيم زايد، بيروت، دار المعرفه، ١٤٠٦ق/١٩٨٦م.
- ١٧- \_\_\_\_\_ *التاريخ الكبير*، حيدرآباد دكن، ١٣٩٨ق/١٩٧٨م.
- ١٨- \_\_\_\_\_ *الجامع الصحيح*، استانبول، ١٤١٥ق.
- ١٩- برسي، رجب، *مشارك انوار اليقين*، به كوشش علي عاشور، بيروت، اعلمي، ١٤١٩ق/١٩٩٩م.
- ٢٠- برقي، احمد بن محمد، *المحاسن*، به كوشش جلال الدين محدث ارموي، تهران، اسلاميه، ١٣٧٠ق/١٣٣٠ش.
- ٢١- بروكلمان، كارل، *تاريخ الادب العربي*، ترجمه عبدالحليم نجار، قاهره، دار المعارف.
- ٢٢- بغدادى، عبدالقاهر بن طاهر، *الفرق بين الفرق*، به كوشش ابراهيم رمضان، بيروت، دار الفتوى/ دار المعرفه، ١٤١٥ق/١٩٩٤م.



- ۲۳- بیضاوی، عبدالله بن عمر، طوابع الانوار، نسخه خطی شماره ۶۷۸ کتابخانه دانشگاه ملک سعود ریاض، قابل دسترسی در پایگاه اینترنتی جامعه الملك سعود، دسترسی در ۱ می ۲۰۱۶م.
- ۲۴- بیهقی، احمد بن حسین، شعب الایمان، به کوشش محمد سعید بسیونی زغلول، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۰ق / ۱۹۹۰م.
- ۲۵- پاکتچی، احمد، تاریخ حدیث، به کوشش یحیی میرحسینی، تهران، انجمن علمی دانشجویی الاهیات دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۸ش.
- ۲۶- \_\_\_\_\_ «جعفر صادق (ع)، امام»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی و دیگران، جلد هجدهم، تهران، ۱۳۸۹ش.
- ۲۷- \_\_\_\_\_ «کتاب العقل داوود بن محبر: کوششی برای بازسازی یک نظریه»، پژوهشنامه فلسفه دین (نامه حکمت)، شم ۱، بهار و تابستان ۱۳۸۲ش.
- ۲۸- تابنده گنابادی، سلطان حسین، فلسفه فلوطین، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸ش.
- ۲۹- جایدرپور، فریبا، «احمد بن حائظ»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی و دیگران، جلد ششم، تهران، ۱۳۷۳ش.
- ۳۰- جوادی آملی، عبدالله، تحریر تمهید القواعد، قم، انتشارات الزهراء، ۱۳۷۲ش.
- ۳۱- حارث محاسبی، فهم القرآن و معانیه، به کوشش حسین قوتلی، بیروت، دار الکندی/ دار الفکر، ۱۳۹۸ق.
- ۳۲- \_\_\_\_\_ مائیه العقل و معناه و اختلاف الناس فیه، به کوشش حسین

قوتلی، بیروت، دار الکندی/ دار الفکر، ۱۳۹۸ ق.

۳۳- حسن زاده آملی، حسن، *شرح العیون فی شرح العیون*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹ ش.

۳۴- \_\_\_\_\_ *دروس شرح اشارات و تنبیها*، قم، آیت اشراق، ۱۳۸۹ ش.

۳۵- حمد الله مستوفی، *تاریخ گزیده*، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۲ ش.

۳۶- حیدر آملی، *المحیط الاعظم*، به کوشش محسن موسوی تبریزی، قم، مؤسسه فرهنگی نور علی نور، ۱۴۲۸ ق/ ۱۳۸۵ ش.

۳۷- خراسانی، شرف الدین، «افلوپین»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی و دیگران، جلد نهم، تهران، ۱۳۷۹ ش.

۳۸- خمینی، روح الله، *آداب نماز*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳ ش.

۳۹- خواجهی، محمد اسماعیل بن حسین، *جامع الشتات*، به کوشش مهدی رجایی، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۲۰ ق.

۴۰- خوارزمی، حسین، *شرح فصوص الحکم*، به کوشش حسن زاده آملی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۷ ش.

۴۱- \_\_\_\_\_ *ینبوع الأسرار فی نصائح الأبرار*، به کوشش مهدی درخشان، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴ ش.

۴۲- خویی، حبیب الله، *منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه*، به کوشش ابراهیم میانجی، قم، بنیاد فرهنگی امام مهدی (ع).

- ۴۳- دیلمی، حسن بن حسن، *اعلام‌الدین*، قم، آل‌البیته.
- ۴۴- سبزواری، هادی بن مهدی، *شرح المنظومه*، با تعلیقات حسن حسن زاده آملی، به کوشش مسعود طالبی، بیروت، موسسه تاریخ العربی، ۱۴۳۲ق.
- ۴۵- سیوطی، عبدالرحمان بن ابی‌بکر، *الدر المنثور*، بیروت، دار المعرفه.
- ۴۶- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، *الملل و النحل*، به کوشش محمد سید کیلانی، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۴ق.
- ۴۷- شیروانی، علی، *ترجمه و شرح نه‌ایة الحکمة*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۷۶ش.
- ۴۸- صفدی، خلیل بن ایبک، *الوافی بالوفیات*، به کوشش احمد ارنووط و ترکی مصطفی، بیروت، دار احیاء التراث، ۱۴۲۰ق/ ۲۰۰۰م.
- ۴۹- طبرانی، سلیمان بن احمد، *المعجم الاوسط*، به کوشش طارق بن عوض‌الله بن محمد و عبدالمحسن بن ابراهیم حسینی، قاهره، دار الحرمین، ۱۴۱۵ق.
- ۵۰- \_\_\_\_\_ *المعجم الکبیر*، به کوشش حمدی بن عبدالمجید سلفی، موصل، مکتبه العلوم و الحکم، ۱۴۱۰ق/ ۱۹۸۳م.
- ۵۱- طبرسی، حسن بن فضل، *مکارم الاخلاق*، بیروت، ۱۳۹۲ق/ ۱۹۷۲م.
- ۵۲- طبری، محمد بن جریر، *التاریخ*، بیروت، اعلمی، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م.
- ۵۳- عجلونی، اسماعیل بن محمد، *کشف الخفاء*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق/ ۱۹۸۸م.
- ۵۴- عراقی، عبد‌الرحیم بن حسین، *المغنی عن حمل الاسفار فی تخریج ما فی الاحیاء من الاخبار*، قاهره، کتاب الشعب.
- ۵۵- عقیلی، محمد بن عمرو، *الضعفاء*، به کوشش عبد‌المعطی امین قلجی، بیروت، دار

الكتب العلمية، ١٤٠٤ق / ١٩٨٤م.

٥٦- علامة حلي، حسن بن يوسف، كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، قم، مصطفوي.

٥٧- عليمي حنبلي، عبدالرحمان بن محمد، الأنس الجليل بتاريخ القدس والخليل، به كوشش عدنان يونس عبد المجيد نباته، عمان، مكتبة دنديس، ١٤٢٠ق / ١٩٩٩م.

٥٨- عهد جديد.

٥٩- غزالي، محمد بن محمد، احياء علوم الدين، بيروت، دار الكتاب العربي.

٦٠- فان اس، يوزف، «حارث محاسبي»، دائرة المعارف بزرگ اسلامي، جلد نوزدهم، تهران، ١٣٩٠ش.

٦١- فتوح الشام، منسوب به محمد بن عمر واقدى، بيروت، دار الجيل.

٦٢- فخر رازى، محمد بن عمر، التفسير الكبير، قاهره، المطبعة البهيه.

٦٣- فيض كاشانى، محمد محسن بن مرتضى، كلمات مكنونه، به كوشش على عزيزاده، قم، آيت اشراق، ١٣٩٠ش.

٦٤- قيصرى، محمد داوود، شرح فصوص الحكم، به كوشش جلال الدين آشتياني، تهران، شركت انتشارات علمي و فرهنگي، ١٣٧٥ش.

٦٥- كراچكى، محمد بن على، كنز الفوائد، چ سنگي، افست قم، مصطفوي، ١٣٦٩ش.

٦٦- مازندراني، محمد صالح بن حسنعلی، شرح اصول الكافي، به كوشش على عاشور، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤٢١ق / ٢٠٠٠م.

٦٧- مجلسي، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الانوار، بيروت، مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ق / ١٩٨٣م.

- ۶۸- مسعودی، علی بن حسین، *اخبار الزمان*، بیروت، دار الاندلس، ۱۳۸۵ق/ ۱۹۶۶م.
- ۶۹- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، *تفسیر نمونه*، تهران، اسلامیة، ۱۳۷۳ش.
- ۷۰- ملا علی قاری، *الأسرار المرفوعة فی الأخبار الموضوعة*، به کوشش محمد بن لطفی صباغ، بیروت، المكتب الاسلامی، ۱۴۰۶ق.
- ۷۱- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم، *اسرار الآیات*، به کوشش محمد خواجوی، تهران، انجمن حکمت و فلسفة ایران، ۱۳۶۰ش/ ۱۴۰۲ق.
- ۷۲- \_\_\_\_\_ *الحكمة المتعالية فی الأسفار العقلية الأربعة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱م.
- ۷۳- ملکشاھی، حسن، *تعلیقہ بر اشارات و تنبیہات*، تهران، سروش، ۱۳۹۰ش.
- ۷۴- مولوی، محمد بن محمد، *مثنوی*، به کوشش رینولد نیکولسون، تهران، مرکب سپید، ۱۳۸۵ش.
- ۷۵- مهروش، فرهنگ، *مروری برگستره دعا پڑوھی*، تهران، بصیرت، ۱۳۸۹ش.
- ۷۶- میرداماد، محمد باقر بن محمد، *الرواشح السماویة*، به کوشش غلامحسین قیصریه‌ها و نعمة الله جلیلی، قم، دار الحدیث، ۱۴۲۲ق/ ۱۳۸۰ش.
- ۷۷- نجم‌الدین رازی، ابوبکر بن عبدالله، *مرصاد العباد*، به کوشش محمد امین ریاحی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶ش.
- ۷۸- نسفی، عبدالعزیز بن محمد، *کشف الحقایق*، به کوشش علی اصغر میر باقری فرد، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۹۱ش.
- ۷۹- نظام‌الدین نیشابوری، حسن بن محمد، *غرائب القرآن و رغائب الفرقان*، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۶ق.

- ۸۰- نویری، احمد بن عبدالوهاب، *نهایة الارب فی فنون العرب*، قاهره، وزارة الثقافة و الارشاد القومي.
- ۸۱- همدانی، عبد الصمد، *بحر المعارف*، به کوشش حسین استاد ولی، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۷۴ش.
- ۸۲- هیثمی، علی بن ابی بکر، *مجمع الزوائد ومنبع الفوائد*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق / ۱۹۸۸م.
- ۸۳- یثربی، یحیی، *حکمت متعالیه (بررسی و نقد حکمت صدر المتألهین باگزیده های متون)*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۹ش.